هو 121
كشف الأسرار و عدّةُ الأبرار
ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى
مشهور به تفسير
خواجه عبدالله انصارى
به كوشش: زهرا خالوئى

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

58- سورة المجادلة- مدنية

1 النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بشنيد خداى قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ سخن آن زن كه مى‌پيچيد با تو فِي زَوْجِها در كار شوى خويش وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ و ميناليد باللَّه وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحاوُرَكُما. و خداى مى‌شنود گفت و گوى شما با يكديگر، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (1). خداى شنواست و بيناست.

الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ايشان كه مى‌ظهار كنند از مردان شما از زنان خويش ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ زنان ايشان مادران ايشان نيستند. إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ ايشان را مادران جز از آنكه ايشان را زادند نيست. وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً و ايشان كه آن ميگويند، منكرى ميگويند از سخن ناپسنديده. وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (2). و خداى فراگذارنده و مهربان است

وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ و ايشان كه مى‌ظهار كنند از زنان خويش، ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا و آن گه با سخن خود ميگردند، فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ آزاد كردن برده‌ايست مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پيش از آنكه بهم رسند. ذلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ اين سخنى است و فرمانى كه پند ميدهند شما را بآن. وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (3). و خداى بآنچه شما ميكنيد داناست و از آن آگاه فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هر كه برده نيابد، فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا كفّارت او روزه دو ماه است پيوسته پيش از آنكه بهم رسند. فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ هر كه روزه نتواند، فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً كفّارت او طعام دادن شصت درويش است.

ذلِكَ اين پند و فرمان آن راست لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ تا فرمان بريد خداى و رسول را. وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و اين اندازه‌هاى خدايست كه در دين خويش نهاد خلق را. وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ (4).

و ناگرويدگان را عذابى است درد نماى.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ايشان كه مى‌خلاف آرند و حدّ رفتن با خدا و با رسول. كُبِتُوا ايشان را خجل و رسوا خواهند كرد، كَما كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ چنان كه ايشان را كردند كه پيش از ايشان بودند، وَ قَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ بَيِّناتٍ و فرو فرستاديم سخنها و آيتهاى روشن. وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ (٥) و كافران راست عذابى خوار كننده.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً آن روز كه ايشان را بر انگيزد اللَّه همه را بهم، فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا و ايشان را آگاه كند از آنچه ميكردند أَحْصاهُ اللَّهُ خداى كردار ايشان دانسته و ياد داشته و شمرده وَ نَسُوهُ و ايشان آن را فراموش كرده، وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (6). و خداى بر همه چيز گواه است و حاضر.
أَ لَمْ تَرَ نمى‌دانى أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ كه خداى ميداند هر چه در آسمانها و در زمينهاست. ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ هيچ سه راز كننده بهم نباشند، إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ مگر خداى تعالى چهارم ايشانست، وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ و نه پنج تن، مگر كه او ششم ايشانست. وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ و نه كم از آن و نه بيش. إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر كه او با ايشانست. أَيْنَ ما كانُوا هر جاى كه باشند، ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ پس ايشان را خبر دهد بآنچه ميكردند روز رستاخيز. إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (7).
كه اللَّه بهمه چيز داناست.
أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوى نبينى ايشان را كه مى‌باز زنند از راز كردن. ثُمَّ يَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ و آنكه مى وا كردند بآنچه ايشان را مى‌باز زنند از آن. وَ يَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ و با يكديگر راز ميكنند ببزه و ستم. وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ و نافرمانى رسول. وَ إِذا جاؤُكَ بر تو آيند حَيَّوْكَ بِما لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ. ترا تحيّت كنند نه آن تحيت كه خداى فرموده و ترا گفته. وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ و با خود ميگويند در دلهاى خويش: لَوْ لا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ چونست كه خداى ما را بآنچه مى‌گوييم بنميگيرد، حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَها بسنده است ايشان را دوزخ كه بآن شوند فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (8). و بد جايگاه كه آنست!
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرويدگان! إِذا تَناجَيْتُمْ چون راز كنيد با يكديگر، فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ راز مكنيد ببزه و ستم و نافرمانى رسول. وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى راز بنيكوكارى كنيد بجاى خلق، و ترسيدن از خداى. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (9). و بپرهيزيد از خشم و عذاب آن خداى كه شما را با هم خواهند آورند پيش او.
إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ اين راز كردن از ديو است. لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا گرويدگان را اندوهگن كند.
وَ لَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و آن راز گزندكننده نيست مگر بخواست خداى تعالى.
وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (10) و ايدون باد كه پشتى داشتن گرويدگان بخداى باد.

النوبة الثانية

اين سوره مجادله بيست و دو (20) آيت است. چهار صد و هفتاد و سه (473) كلمه و هزار و هفتصد و نود و دو (1792) حرف،
و جمله به مدينه فرو آمده، بقول بيشتر مفسّران،
كلبى گفت: مگر يك آيت كه به مكه فرو آمده: ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ
عطا گفت: ده آيت از اوّل سوره مدنى است و باقى سوره مكى.
و در اين سوره ناسخ و منسوخ نيست، مگر يك آيت: أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ الآية...
و عن ابى بن كعب قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «من قرأ سورة المجادلة كتب من حزب اللَّه يوم القيمة».
قوله: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها. اين آيت در شأن خوله فرو آمد، دختر ثعلبة بن مالك الانصارى، و شوهر وى، اوس بن الصامت برادر عبادة بن الصامت الانصارى العقبى النقيب.
و شرح قصه مجادله بر قول.
جمهور مفسران آن است كه: اوس بن الصامت از اهل خويش وقتى كام خود طلب كرد، خوله سر باز زد و مراد وى بنداد. اوس مردى زود خشم بود، در وى نيز گفته‌اند كه پاره‌اى خلل بود، اوس از سر آن خشم با وى گفت: «انت علىّ كظهر امّى» و اين لفظ ظهار و ايلاء هر دو طلاق اهل جاهليت بود، زنان خود را چنين طلاق دادندى.

اوس بعد از آنكه اين سخن گفته بود، پشيمان شد با خوله گفت: «ما اظنّك الّا قد حرمت علىّ»! چنان دانم كه تو بر من حرام گشتى؟!
خوله از فراق بترسيد و بانگ برآورد، گفت: و اللَّه ما ذاك طلاق و ائت رسول اللَّه فسله، و اللَّه كه اين طلاق نيست، رو برسول خدا و از وى بپرس تا شفا پديد آيد.
اوس گفت: من شرم دارم كه از رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) اين مسأله پرسم، تو برو و بپرس.
خوله برخاست و آمد بخانه عايشه، و رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) در خانه عايشه بود، و عايشه سر مبارك رسول (صلي الله عليه وسلم) مى‌شست.
خوله گفت: «يا رسول اللَّه انّ زوجى اوس بن الصامت تزوّجنى و انا شابّة غنيّة ذات مال و اهل، حتى اذا أكل مالى و افنى شبابى و كبر سنّى ظاهر منّى».
فقال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «حرّمت عليه لا أرى لك اليه سبيلا».
رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) چون حديث ظهار شنيد، گفت: تو بروى حرام گشتى و نمى‌بينم ترا بوى راهى كه بوى باز گردى. زن از حضرت رسول (صلي الله عليه وسلم) بازگشت، پاره‌اى فراتر شد، حيران و گريان و همى گفت: «فالى من؟! فالى من؟! پس من كجا روم، بر كه شوم؟!
بازگشت، ديگر بار گفت: يا رسول اللَّه از وى فرزندگان خرد دارم، اگر بوى بگذارم، ضايع شوند، و اگر من دارم، بى‌كام شوند.
«اشكو الى اللَّه فاقتى و وحدتى!»: بخداى مينالم از درويشى و تنهايى خويش.
رسول (صلي الله عليه وسلم) همان سخن گفت كه: «حرّمت عليه و لم اومر في شأنك بشىء»
تو بروى حرام گشتى و در كار تو مرا چيزى نفرمودند.
خوله از سر سوز و تحيّر روى سوى آسمان كرد و گفت: «اللهم انّى اشكو اليك فانزل على لسان نبيك». خداوندا بتو مينالم و در تو مى‌زارم، فرو فرست به پيغمبر خويش در كار من ضعيفه حكمى. باز
روى برسول آورد، گفت: «انظر في امرى جعلنى اللَّه فداك يا نبى اللَّه» آخر بنگر در كار من بيچاره يا رسول اللَّه كه مادر و پدرم فداء تو باد.
آن ساعت عايشه گفت: «اسكتى انّ رسول اللَّه يوحى اليه» خاموش باش اى خوله كه وحى آمد برسول خدا. آن ساعت جبرئيل آمد و آيت آورد:
قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها اللَّه سخن آن زن شنيد كه با تو جدال در گرفته در كار شوهر خويش.
عايشه گفت: «سبحان من وسع سمعه الاصوات ان كان ليخفى على بعض كلامها فانزل اللَّه: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ... پاكست و بى‌عيب آن خداوند كه او بهمه آوازها ميرسد. من در گوشه خانه ببعضى آواز وى ميرسيدم و ببعضى نه، رب العالمين از وراء هفت طبقه آسمان بسمع قديم خود همه شنيد و خبر داد كه: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ....
و اوّل ظهار كه در اسلام رفت اين بود. قوله: الَّتِي تُجادِلُكَ اى تخاصمك فِي زَوْجِها اى فى امر زوجها» فحذف المضاف.
وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ اى تظاهر ما بها من المكروه. و الاشتكاء: اظهار ما بالانسان من المكروه و الشكوى اظهار ما يصنعه غيره به، وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحاوُرَكُما اى مراجعتكما الكلام و التحاور: التجاوب، و هو رجع الكلام و جوابه اخذ من الحور و هو الرّجوع، يقول حار بعد ما كار. قوله: وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحاوُرَكُما ليس هذا تكرار لانّ الاوّل لما حكته من زوجها، و الثانى لما كان يجرى بينها و بين رسول اللَّه و لانّ الاول ماض و الثانى مستقبل. إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ لكلامها بَصِيرٌ بحالها، و قيل: سميع لاقوال العباد، بصير بافعالهم، ثمّ ذمّ الظهار.
فقال: الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ قرأ ابن عامر و ابو جعفر و حمزة و الكسائى بفتح الياء و الهاء و تشديد الظاء و الالف بعدها، و قرأ عاصم يظاهرون بضم الياء و تخفيف الظاء مع الالف و كسر الهاء و قرأ الآخرون يظّهّرون بفتح الياء و تشديد الظاء و الهاء من غير الالف، و معنى الجميع واحد.
يقال: ظاهر و تظاهر و اظّاهر و اظّهّر.

ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ قراءة العامة بخفض التاء على خبر ما و محلّه نصب كقوله: ما هذا بَشَراً، و قيل: تقديره «ما هنّ بامّهاتهم» اى ما صرن معهم فى محل الامّهات إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ لا يعرف فى شرع، و زُوراً اى كذبا وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ عفا عنهم و غفر لهم حين بيّن لهم الكفّارة.

فصل

بدانكه سخن در ظهار بر دو ضرب است: يكى در بيان صورت ظهار و ديگر در بيان حكم ظهار، اما صورت ظهار آنست كه: مردى از اهل تكليف زن خويش را گويد: «انت علىّ كظهر امّى» اگر بجاى «انت» جزئى از اجزاى زن گويد، چنان كه شعرك علىّ كظهر امّى» يدك، بطنك، رأسك. هر عضوى از اعضاء زن بجاى «انت» شايد، و ظهار بود و اگر بجاى علىّ منّى گويد، يا عندى، يا معى، ظهار بود و اگر صلت بگذارد و گويد: «انت كظهر امّى» ظهار بود. و اگر بجاى ظهر عضوى ديگر گويد، چنان كه: «انت علىّ كرأس امّى، كيد امّى، كبطن امّى» ظهار بود، و اگر گويد: «كامّى» او «مثل امّى» كنايت باشد. اگر بقصد و نيت اعزاز و اكرام گويد، ظهار نباشد و اگر بقصد و نيت ظهار گويد، ظهار باشد.

و اگر بجاى امّى «جدّة» گويد، يا «اخت» يا «عمّة» يا زنى از ذوات المحارم كه تحريم وى او را مؤبّد بود، از جهت نسبت يا از جهت رضاع، ظهار باشد.

اما حكم ظهار دو چيز است: تحريم و طى و وجوب كفّارت. حرام است بروى بزن رسيدن بعد از ظهار، تا آن گه كه كفّارت كند و كفّارت بعود واجب شود. چنانك ربّ العزّة گفت: ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ.

اكنون خلافست ميان علماء كه عود چيست؟ شافعى گفت: عود آن است كه بعد از ظهار زمانى برآيد، چندان كه ممكن باشد طلاق گفتن و فرقت جستن و نه طلاق گويد و نه فرقت جويد، آن گه عود حاصل گشت و كفّارت لازم شد. اگر بعد از ظهار در آن حال طلاق گويد، يا يكى را از ايشان مرگ رسد، كفّارت واجب نشود كه عود حاصل نيايد.

ابن عباس گفت در تفسير يعودون قال: يندمون فيرجعون الى الالفة. و ذلك لانّ العود للقول هو المخالفة، يقال: عاد فلان لما قال، اى رجع عمّا قال، هذا يوافق قول الشافعى رجع، و ذلك لأنّ قصده بالظهار التحريم فاذا امسكها على النكاح و لم يطلّق قد خالف قوله، و رجع عمّا قال فتلزمه الكفّارة. و قال اهل الظاهر: العود هو اعادة لفظ الظهار، و معنى قوله: ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا اى الى ما قالوا فان لم يكرّر اللفظ، فلا كفّارة عليه، و هو قول «ابى العالية»: و ذهب قوم الى ان الكفّارة تجب بنفس الظهار، و معنى العود هو العود الى ما كانوا عليه في الجاهلية من نفس الظهار، يعنى: اذا عاد الرجل فى الاسلام الى مثل ذلك القول لزمته الكفّارة و هو قول مجاهد و الثورى

و قال قوم: المراد من العود هو الوطى، و هو قول الحسن و قتاده و طاوس و الزهرى.

و قالوا: لا كفّارة عليه ما لم يطأها،

و قال قوم: هو العزم على الوطى و هو قول مالك و اصحاب الرأى.

قوله: فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ اى رقبة مؤمنة، لانّ اللّه سبحانه قيّد الرقبة بالايمان في كفّارة القتل و اطلق فى هذا الموضع.

و من حكم المطلق ان يحمل على المقيّد. مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا اى من قبل ان يتجامعا. فالجماع محرّم على المظاهر، حتى يكفّر فان وطىء قبل التكفير فقد فعل محرّما و لا يسقط عنه الكفّارة، بل يأتى بها على وجه القضاء كما لو اخّر الصلاة عن وقتها فانه لا يسقط عنه اتيانها، بل يلزمه قضاؤها و سواء كفّر بالاعتاق او الصيام او الاطعام، فانّه يجب عليه تقديم الكفّارة على الوطى. و قال ابو حنيفة: «ان كفّر بالاطعام جاز له ان يطأ ثم يطعم، لانّ اللّه تعالى قيّد العتق و الصوم بما قبل المسيس

و قال فى الاطعام: فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً و لم يقل من قبل ان يتماسّا و عند الآخرين الاطلاق فى الاطعام، محمول على المقيد فى العتق و الصيام.

فهذا حكم و طى المظاهر، امّا غير الوطى من القبلة و التلذّذ، فانّه لا يحرّم قبل التكفير فى قولى اكثر

العلماء و هو قول حسن و سفيان.
و اظهر قول الشافعى كما انّ الحيض يحرّم الوطى دون سائر الاستمتاعات، و ذهب بعضهم الى انّه يحرّم جميعها لانّ اسم التماس تناول الكل، ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ اى ذلكم التغليظ فى الكفّارة تؤمرون به و تخبرون بان فرضكم ذلك.
فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ فان افطر يوما متعمّدا او نسى النية يجب عليه استيناف شهرين، و ان افطر بعذر المرض او السفر، ففيه القولان: و ان تخلل صوم الشهرين زمان لا يصحّ فيه الصوم، كالعيدين و ايام التشريق و ايام شهر رمضان ينقطع التتابع و يجب الاستيناف.
و ان وطىء المظاهر فى الشهرين ان وطئها نهارا بطل التتابع و عليه الاستيناف،
و ان وطئها ليلا لم يبطل التتابع.
و قال ابو حنيفة: سواء وطىء ليلا او نهارا، فانّه يبطل التتابع و عليه الاستيناف.
فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ يعنى: المظاهر اذا لم يستطع الصوم لمرض او كبر او فرط شهوة و لا يصبر عن الجماع، يجب عليه اطعام ستين مسكينا.
روى ان النبى (صلي الله عليه وسلم) قال لخولة بنت ثعلبة حين جاءته مريه، يعنى زوجها: فليعتق رقبة.
قالت: و الذى بعثك بالحق ما عنده رقبة و لا يملكها. قال: فليصم شهرين متتعابعين، فقالت: و الذى بعثك بالحق لو كلّفته ثلاثة ايام ما استطاع.
قال مريه: فليطعم طعام ستّين مسكينا. قالت: و الذى بعثك بالحق ما يقدر عليه.
قال مريه: فليذهب الى فلان بن فلان فقد اخبرنى ان عنده شطر تمر صدقة فليأخذه صدقة عليه ثمّ ليتصدّق به على ستّين مسكينا.
و فى رواية اخرى: لمّا نزل فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ انقطع الكلام دعا رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) اوسا فقرأها عليه،
قال اوس: ما املك رقبة، فنزل الصيام و انقطع الكلام، فقرأها عليه
و قال اوس: انّى اذا لم آكل فى يوم مرارا اصابنى دوران، فنزل الاطعام، فقرأها عليه فقال: لقد بتنا طاوئين اللّيلة. فقال: اذهب الى بنى زريق، يعنى قبيلة من الانصار، فخذ صدقتهم فاطعم منها ستّين مسكينا و كل الباقى مع اهلك.
و روى انّ رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) اتى بخمسة عشر صاعا فاعطاه اوسا فقال تصدّق به.

و روى انّ المجادلة أتت يوما عمر بن الخطاب فسألته حاجة و اغلظت له فى الكلام شديدا.
فنهاها الناس و اغلظوا لها و قالوا لها: ترفعين صوتك على امير المؤمنين؟
فنهاهم عمر فقال: دعوها فانّها امرأة سمع اللَّه قولها من فوق سبع سماوات.

ذلك لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ اى ذلك الحكم، و قيل: فرض ذلك لتؤمنوا باللّه و رسوله و لا تستعملوا احكام الجاهلية.
وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يعنى: ما وصف من الكفّارات و الظهار. و اصل الحدّ المنع و الحدّاد البوّاب يمنع الناس. و أخذ احداد المرأة من امتناعها من التبعّل و الزينة.
وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ لتركهم العمل بهذا الحكم.
إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. المحادّة المشاقّة و المخالفة، و هى ان تكون فى حدّ و شقّ و صاحبك فى حدّ و شقّ. كُبِتُوا اى اخزوا و هزموا، كقوله: «او يكبتهم» و يقال: كبته لوجهه. كَما كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كفّار الامم الخالية الّذين حادّوا اللَّه و رسوله.
و قيل: اخزوا يوم الخندق بالقتل و الهزيمة و ردّ كيدهم فى نحورهم كما اخزى الكفّار قبلهم.
وَ قَدْ أَنْزَلْنا اوحينا الى محمد (صلي الله عليه وسلم) آياتٍ بَيِّناتٍ يعنى: القرآن المبين فيه الحلال و الحرام و الاحكام.
و قيل: أَنْزَلْنا آياتٍ فيمن حادّ اللَّه و رسوله من قبلهم فيما فعلنا بهم من الاهلاك.
وَ لِلْكافِرِينَ فى الدّنيا و الآخرة عَذابٌ مُهِينٌ يذلّهم و يخزيهم.
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ يحييهم و يحشرهم، جَمِيعاً فى حالة واحدة،

فَيُنَبِّئُهُمْ يخبرهم بِما عَمِلُوا من خير و شرّ ليعلموا وجوب الحجة عليهم،
أَحْصاهُ اللَّهُ اى احاط علمه بتفصيل اعمالهم و وَ نَسُوهُ اى و قد سهوا عنه، ناسين ما قدّمت ايديهم.
و قيل: نَسُوهُ اى تركوا العمل به و بما امروا وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ لا يغيب عنه شىء، و قيل: يشهد عليهم فلا يستطيعون ردّها دفعا و انكارا.
أَ لَمْ تَرَ اى الم تعلم؟ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ لا يعزب عن علمه شىء
ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ اى ما يقع من مناجاة ثلاثة، فيكون النجوى بمعنى الاسرار و هو مصدر على وزن فعلى، مشتق من النجوة و هى المرتفع من الارض، لبعد الحاضرين عنها.
و قيل: النجوى القوم، المتناجون، كقوله: «و إذ هم نجوى» و قوله: ثَلاثَةٍ خفض باضافة النجوى اليه. و يجوز ان يكون خفضا لانّها من نعت النجوى:
إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ بالعلم يعلم نجويهم. وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ خفض لاتّباعه الثلاثة و الخمسة.
و قرأ يعقوب: اكثر بالرفع ردّا على محل من نجوى كقوله: «وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ» و «لا طائر» فى قراءة من رفعها.
أَيْنَ ما كانُوا من السماء و الارض ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ توبيخا لهم و تأكيدا للحجة عليهم. إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ لا يخفى عليه شىء و سبب نزول هذه الآية ثلاثة نفر مضى ذكرهم فى سورة الزخرف.
أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوى اين آيه در شأن جهودان و منافقان فرو آمد كه ميخواستند كه پيوسته رنجى و اندوهى بر دل مسلمانان مى‌نهند. قومى ازين منافقان فراهم مى‌نشستند و پوشيده با يكديگر سخن ميگفتند و پنهان از مسلمانان بنا صواب رازها ميگفتند، چون مسلمانان را ميديدند، با يكديگر بچشم مينمودند. و با مسلمانان مى‌نگرستند و چنان مينمودند كه مادر حق شما آن ميدانيم كه اگر شما بشنويد اندوهگن شويد. و مسلمانان را تهمت در دل ميافتاد در حق برادران و خويشان كه در غزاها بودند ميگفتند: مگر اينان خبرى از قتل و مرگ شنيده‌اند و بر از با يكديگر ميگويند، و بيكديگر بچشم همى نمايند كه هيچ مگوييد؟ و مسلمانان به اين معنى دلتنگ همى‌گشتند. و مقصود منافقان در آن راز باطل همين بود كه مسلمانان را تهمتى در دل افكنند و اندوهگن كنند پس تا آن گه كه آن قوم از غزاها باز ميگشتند و بسلامت بوطن خود ميرسيدند، ايشان در اندوه ميبودند. آخر اين مسلمانان شكايت كردند برسول خدا (صلي الله عليه وسلم) از اين احوال و رسول ايشان را فرمود كه: نيز براز سخن مگوييد و با يكديگر به اين معنى منشينيد.
ايشان فرمان رسول بر كار نميگرفتند و باز بر مناجات باطل خود باز مى‌گشتند، تا در شأن ايشان اين آيه آمد كه: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوى ثُمَّ يَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ اى يرجعون الى المناجاة التي نهوا عنها. وَ يَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ اى بالمعصية و الظلم وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ. يعنى: و بما يصيرون عاصين للرسول اذا كان نهاهم عن ذلك،
و قيل: يوصى بعضهم بعضا بمعصية الرسول فى نجويهم
و يقول بعضهم لبعض: خالفوا امره،
و قرأ حمزة «و ينتجون» تقول: تناجينا و انتجينا بمعنى واحد،
و تقول: ناجيت فلانا و نجوته بمعنى واحد، و هو نجى و انا نجيه.
وَ إِذا جاؤُكَ حَيَّوْكَ بِما لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ هؤلاء قوم اليهود، كانوا يدخلون على النبى (صلي الله عليه وسلم) و يقولون السام عليك و السام الموت، و هم يوهمونه انّهم يقولون السلام عليك، و كان النبى (صلي الله عليه وسلم) يردّ عليهم فيقول: عليكم!
فاذا خرجوا، قالوا: لَوْ لا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ يعنى: لو كان هذا نبيا، لعذّبنا الله بما نقول. قال اللَّه تعالى ردّ عليهم. حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ اى كافيهم عذاب جهنم. يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمَصِيرُ المنقلب و المأوى.
روى عن ابن ابى مليكة عن عائشة «انّ اليهود اتوا النبى (صلي الله عليه وسلم) فقالوا: السام عليك يا محمد. قال: و عليكم. ففطنت عائشة فقالت: عليكم السام و اللعنة يا اولاد القردة و الخنازير.
فقال رسول اللَّه: مهلا يا عائشة، عليك بالرفق، و اياك و العنف و الفحش، ان الله يبغض الفحش و

التفحش». قالت: أ و لم تسمع ما قالوا؟ قال: «أ و لم تسمعى ما قلت؟ رددت عليهم! فيستجاب بى فيهم و لا يستجاب لهم فىّ».
و قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): اذا سلّم عليكم اهل الكتاب، فقولوا: و عليكم
ثمّ انّ اللَّه تعالى نهى المؤمنين ان يتناجوا فيما بينهم كفعل المنافقين و اليهود.
فقال: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ كفعل المنافقين.
و قال مقاتل: هذا خطاب للمنافقين، يعنى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا في الظاهر بلسانهم إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى اى بما ثبّت فى القلوب من طاعة اللَّه وَ التَّقْوى اى بالعفاف عمّا حرّم اللَّه عزّ و جل.
ثم خوّفهم. فقال: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ اى تجمعون بعد الموت فتردّون الى حكمه.
إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ اى النجوى بالاثم و العدوان من فعل الشيطان و تزيينه و تسويله، لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا. حزنه و احزنه واحد، اى ليغمّ مؤمنى الصحابة به بما يتوهمون انه لوقوع بليّة و مصيبة. وَ لَيْسَ الشيطان و لا نجويهم فيما بينهم بضار المؤمنين، شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ بعلمه و قضائه و قدره.
و قيل: لا يضرّهم شيئا الّا اذا اراد اللَّه ذلك: وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ اى فليفوّضوا امورهم اليه و ليثقوا به و قيل: فى معنى قوله: إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ هو احلام النوم التي يراها الانسان فى نومه فيحزنه. و صحّ
عن رسول اللَّه (صلي الله عليه و سلم) قال: «اذا كنتم ثلاثة فلا يتناجى اثنان دون الثالث، فانّ ذلك يحزنه».
و فى رواية: «الّا ان يستأذنه».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. اى مرغى كه تا از آشيان قدم بر آمدى شكارت همه جگرهاى صدّيقان است، تماشاگاهت همه ارواح عاشقان است، آشيانت دلهاى محبانست، پروازت همه بر هواى جان عاشقانست. اى عزيزى كه تا تو نقاب از چهره جمال برداشتى همه خراباتها كعبه وصال گشت، كنشت و كليسا بمسجد و محراب بدل گشت، زنارها كمر عشق دين شد:
چون تو نمودى جمال، عشق بتان شد هوس   رو كه ازين دلبران، كار تو دارى و بس!

قوله تعالى: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ من كان اضعف، فالرب به الطف. ربّ الارباب، خداوند همه خداوندان، لطيف و كريم و مهربان، كار ضعيفان چنان سازد كه جمله اقويا از آن در تعجب آيند. صد هزار مقرّب مسبّح مقدّس در بحار ركوع و سجود غوص كردند و بر درگاه عزّت آواز تسبيح و تقديس برآوردند و كس حديث ايشان نكرد، و آن ضعيفه بينواى عاجز، آن مجادله، كه از سر سوز و تحيّر بر آن درگاه بزاريد و از نوميدى بناليد، بنگر كه قرآن مجيد رقم اعزاز بر كسوه راز وى چون كشيد كه: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ ما آن شكوى وى نيوشيديم و ناله و دعاء وى شنيديم و آن رنجورى و بندورى كه در آن بمانده بود، از جهت ظهار شوهر گشايش پديد كرديم. ما آن خداونديم كه هر درماندهاى را كش يار نماند، نيك ياريم، هر بندورى را بند گشائيم هر غمگينى را غم زدائيم شنونده آواز درويشانيم، نيوشنده راز بيچارگانيم، پاسخ كننده نياز درماندگانيم.
در خبر است كه اين زن مجادله روزى پيش عمر خطاب آمد، در روزگار خلافت وى، شغلى را كه بوى داشت و بدرشتى با وى سخن گفت. جماعتى كه حاضر بودند، بانگ بر وى زدند، گفتند: نميدانى كه با امير المؤمنين سخن درشت نبايد گفت؟!
عمر با ايشان گفت: خاموش باشيد و اين ضعيفه را حرمت داريد، كه اين آن زن است كه حق جلّ جلاله از وراء هفت طبقه آسمان سخن وى بشنيد و اين نواخت و كرامت بر سر وى نهاد كه: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ. اى مسلمانان درويشان را حرمت داريد و بمراعات و مواسات با ايشان بخداى تقرّب كنيد، كه ايشان اگر چه امروز بيچارگان و بينوايانند، فردا ملوك

جنت مأوى و بزرگان فردوس اعلى ايشان‌اند. بدان منگريد كه امروز در حال ايشان خلل است، و جامه ايشان خلق است، و رخسار ايشان زرد است، و دل ايشان پردرد است بدان نگريد كه فردا عزيزان دار السلام و رئيسان دار المقام ايشان باشند، حال ايشان چنانست كه شاعر گويد:

اين درويشان ز وصل بويى دارند گويى ز شراب مهر جويى دارند
در مجلس ذكر، هاى و هويى دارند مى نعره زنان كز و چنويى دارند

اگر مؤمنان امّت احمد را خود اين تشريف بودى كه رب العالمين درين سوره ميگويد كه: ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ الى قوله: و هُوَ مَعَهُمْ
تمام بودى. اصحاب كهف را با جلال رتبت ايشان و كمال منزلت ايشان ميگويد: «ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» وَ «يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ» سه بودند چهارم ايشان كلب ايشان، يا پنج بودند، ششم ايشان كلب ايشان و اين امّت را ميگويد: سه كس فراهم نيايند رازى را كه گويند كه نه چهارم ايشان اللَّه بود. ور پنج كس باشند، ششم ايشان اللَّه بود بعلم با ايشان بود، بفضل و نصرت با ايشان بود، مونس دل ايشان بود، همراه و همراز ايشان بود.
ذو النون مصرى گفت: بر اطراف نيل ميگذشتم، جوانى را ديدم شورى عظيم داشت. گفتم: از كجايى اى غريب؟ جواب داد ببديهت كه غريب كه باشد او كه با وى انسى دارد؟ تنها چون بود كسى كه همراهش او بود؟ ذو النون از دست خود رها شد، ولهى در وى آمد، ساعتى از خود غائب گشت، بيخود نعره‌اى همى كشيد! جوان گفت: اى پير طريقت ترا چه روى نمود اين ساعت؟ گفت: دارو با درد موافق افتاد! آن گه روى سوى آسمان كرد، در مناجات شد گفت: اى خداوندى كه درمان دلها تو دارى، كيمياى حاصلها تو سازى، فغان جانها تو شنوى، تاوش خاطرها تو بينى درياب اين بيچاره كه در غرقابست و دلش از بيم درد نبايست كبابست دردى دارد كه بهى مباد او را، اين درد صوابست با دردمندى بدرد خرسند كسى را چه حسابست؟!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ ۖ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ {11}
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ ۚ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ {12}
أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ ۚ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ {13}
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ {14}
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ {15}
اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ {16}
لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ {17}
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ ۖ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ {18}
اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ۚ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ {19}
إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ {20}
كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي ۚ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ {21}
لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ {22}

2 النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى ايشان كه بگرويدند،
إِذا قِيلَ لَكُمْ چون شما را گويند: تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ در مجلس فراختر نشيند، فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ جنبيد و فراخ نشيند تا اللَّه شما را جاى فراخ كند.
وَ إِذا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا و چون شما را گويند: برجهيد، برجهيد

يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ تا اللَّه بردارد ايشان را كه گرويدند از شما.
وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ و ايشان كه دانش دادند ايشان را درجه‌هاشان بردارد در مزد، هم گوينده و هم شنونده را در مجلس.
وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (11). و اللَّه بآنچه شما ميكنيد داناست و از آن آگاه.
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرويدگان!
إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ چون خواهيد كه با رسول من راز كنيد،
فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً پيش از راز خويش صدقه‌اى فرا فرستيد.
ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ آن به است شما را وَ أَطْهَرُ و آن پاك دارنده‌تر بود دل مسلمانان را،
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا و اگر نمى‌یاوید چيزى كه صدقه دهيد،
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (12). اللَّه آمرزگار و بخشاينده آنچه گذشت بيامرزيد.
أَ أَشْفَقْتُمْ بترسيديد؟ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ كه پيش از راز خويش صدقه‌اى دهيد؟
فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا اكنون كه نكرديد، وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ و از شما توبه و عذر بپذيرفت
فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ پس نماز بپاى داريد، وَ آتُوا الزَّكاةَ و زكاة مال دهيد.
وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و فرمان بريد خدا و رسول او را
وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (13). و اللَّه داناست بآنچه شما ميكنيد و آگاه.
أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا نبينى ايشان را كه بدوستى گرفتند و بپذيرفتند
قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قومى را كه اللَّه بر ايشان بخشم است.
ما هُمْ مِنْكُمْ وَ لا مِنْهُمْ نه از شمااند كه مسلمانانيد و نه از ايشانند كه جهودانند.
وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ و سوگند ميخورند بدروغ،
وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (14). و ايشان ميدانند كه دروغ زنانند.
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً بساخت اللَّه ايشان را عذابى سخت،
إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (15). كه ايشان بدكردار قومى‌اند و بدكار كه ميكنند.
اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً سوگندان خويش سپر گرفتند
فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا برگشتند از راه خداى.
فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ (16). ايشان راست عذابى خوار كننده.
لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ بكار نيايد ايشان را
أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً نه مالهاى ايشان و نه فرزندان هيچيز
أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (17). ايشان در آتشند جاويدان.
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً آن روز كه بر انگيزد اللَّه ايشان را همه
فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ و او را سوگندان ميخورند، همچنانك شما را سوگند ميخورند درين جهان بدروغ.
وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْءٍ و مى‌پندارند كه بر چيزى‌اند
أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْكاذِبُونَ (18). آگاه باشيد كه قومى دروغ زنانند.
اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ چيره شد بر ايشان ديو و زور گرفت فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ بر ايشان فراموش كرد ياد اللَّه و بايشان سست كرد و خوار.
أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ ايشان سپاه ديواند
أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ (19).
آگاه باشيد كه سپاه ديو ايشانند كه زيان كاران و نوميدان و كم آمدگان‌اند.
إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ايشان كه خلاف ميكنند با خداى و رسول او و در جز راه ميروند.
أُولئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (20). ايشانند كه در گروه خوارتر همه خواران‌اند.
كَتَبَ اللَّهُ خداى نوشت
لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي كه من كم آرم و رسول من دشمن را.

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (21). اللَّه تاونده است.
لا تَجِدُ قَوْماً نياوى هرگز هيچ گروه
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ كه گرويده باشند بخداى و روز رستاخيز
يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كه دوستى ميدارند با كسى كه خلاف دارد و كژى با خداى و رسول او،
وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ و هر چند پدران ايشان باشند،
أَوْ أَبْناءَهُمْ يا پسران ايشان،
أَوْ إِخْوانَهُمْ، يا برادران ايشان
أَوْ عَشِيرَتَهُمْ يا خاندان ايشان
أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ ايشان آنند كه اللَّه ايمان در دلهاى ايشان نهاد و نوشت و او كند.
وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ و نيرويى داد ايشان را و يارى كرد پيغامى و بخشايشى از خود،
وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ و در آرد ايشان را در بهشتهايى زير آن جويها روان.
خالِدِينَ فِيها ايشان جاويدان در آن.
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اللَّه ازيشان خشنود وَ رَضُوا عَنْهُ و ايشان از اللَّه خشنود
أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ايشان كه چنين‌اند، سپاه خداى‌اند
أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (22) آگاه‌بيد كه سپاه خدا جاويد پيروزاند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ الآية،

مقاتل گفت: سبب نزول اين آيه آن بود كه اصحاب رسول در مجلسها كه رسول (صلي الله عليه وسلم) حاضر بودى هر يكى از ايشان مى‌شتافتند تا نشست وى برسول نزديكتر بودى، و باين معنى منافست ميان ايشان رفتى. وقتى رسول خدا در صفّه نشسته بود و جايگه بس تنگ بود و جمعى مهاجر و انصار، كه نه بدريان بودند، حاضر آمده و بقرب رسول جاى گرفته. پس قومى بدريان بآخر رسيدند و جاى نشست نيافتند، برابر رسول ايستاده منتظران كه تا ايشان را جاى دهند. كس ايشان را جاى نداد.

رسول (صلي الله عليه وسلم) اهل بدر را هميشه گرامى داشتى و ايشان را نواخت كردى. رسول چند كس را گفت از آن نشستگان: «قم يا فلان، قم يا فلان» قومى را از ايشان برانگيخت و اهل بدر را بجاى ايشان نشاند. آن قوم را بر روى كراهيت پديد آمده و قومى منافقان بيهوده سخن در گرفتند كه اين نه عدلست كه وى كرد. سابقان را برانگيخت و لاحقان را بجاى ايشان نشاند. در آن حال جبرئيل آمد و اين آيه آورد. رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) بر قوم خواند. و بعد از آن بهر مجلس كه نشستند، چون ديگرى در آمدى جاى بر وى فراخ داشتندى

ابن عباس گفت: در شأن ثابت بن قيس بن شماس فرو آمد كه در مجلس رسول (صلي الله عليه وسلم) آمد و مجلس غاص بود و جايگه تنگ، پاى بر سر جمع مى‌نهاد و مى‌گفت: «توسّعوا و تفسّحوا» تا نزديك رسول (صلي الله عليه وسلم) رسيد. آخر آن يكى مرد كه نزديك رسول نشسته بود، او را جاى نداد و نجنبيد. ربّ العالمين در شأن آن مرد اين آيه فرو فرستاد.

حسن گفت: اين آيه در غزا فرو آمد، در مجالس حرب و قتال همانست كه جاى ديگر گفت: «تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ» و كانوا لشدّة رغبتهم فى الجهاد يتزاحمون على الصف الاول و يقول بعضهم لبعض توسّعوا الى لنلقى العدوّ و نصيب الشهادة، فلا يوسّعون له رغبة منهم فى الجهاد و الشهادة فانزل اللَّه تعالى هذه الآية

و قيل: «انّ رجلا من الفقراء دخل المسجد فاراد ان يجلس بجنب احد من الاغنياء فلمّا قرب منه قبض الغنى ثوبه اليه، فرأى رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) ذلك، فقال للغنى: أ خشيت ان تعديه غناك او يعديك فقره؟

روى عن نافع عن ابن عمر قال: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «لا يقيمنّ احدكم الرجل من مجلسه ثمّ يخلفه فيه و لكن تفسّحوا و توسّعوا».

و فى رواية جابر بن عبد اللَّه انّ النبى (صلي الله عليه وسلم) قال: لا يقيمنّ احدكم اخاه يوم الجمعة و

لكن ليقل افسحوا».
التفسّح التوسّع يقال: انت فى فسحة من دينك، اى فى سعة و رخصة و فلان فسيح الخلق، اى واسع الخلق و قال الشاعر:

يا قومنا الى متى نصيح   و لا يروج عند كم فصيح
انّ البلاد عرضها فسيح   و زوزن قد خربت فسيحوا

قرأ عاصم: تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ لانّ لكلّ جالس مجلسا معناه ليتفسّح كلّ رجل فى مجلسه
و قوله: يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ اى يفسّح ذلك المجلس بازالة وحشة التّضايق و تطبيب النفوس به
و قيل: يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ فِي الجنة، و قيل: يفسح اللَّه فى القبر.
وَ إِذا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا قرأ اهل المدينة و الشام و عاصم بضم الشينين و قرأ الآخرون بكسرهما و هما لغتان و المعنى: اذا قيل لكم ارتفعوا عن مواضعكم و تحرّكوا حتى توسّعوا لاخوانكم فافعلوا. و قال عكرمة و الضحاك: كان رجال يتثاقلون عن الصلاة اذا نودى لها، فقيل لهم: انهضوا الى الصلاة و الذكر و عمل الخير و قيل: معناه لا تطيلوا المكث عند رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) فانّ له حوائج كقوله و لا مستأنسين لحديث.
يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ذهب بعضهم الى أنّ الدّرجات لاولى العلم خاصّة، اى يرفع اللَّه الّذين آمنوا منكم و يرفع الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ
و قيل: تقديره يرفع اللَّه الّذين آمنوا منكم لايمانه و طاعته درجة و منزلة، و يرفع الّذين اوتوا العلم من المؤمنين على من ليس بعالم درجات.
قال الحسن: قرأ ابن مسعود هذه الآية و قال: يا ايّها النّاس افهموا هذه الآية و لترغبنّكم فى العلم، فانّ اللَّه يقول: يرفع اللَّه المؤمن العالم فوق الّذى لا يعلم، درجات بيّن اللَّه عزّ و جل فى هذه الآية فضل العلماء على من دونهم.
روى عن جابر بن عبد اللَّه قال: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم):

- «فضل العالم على الشهيد درجة
- و فضل الشهيد على العابد درجة
- و فضل النبى على العالم درجة،
- و فضل العالم على سائر الناس كفضلى على ادناهم».

و قال صلّى اللَّه عليه و سلّم: «من جاءته منيّته و هو يطلب العلم فبينه و بين الانبياء درجة».
و يروى عن كثير بن قيس
قال: كنت مع ابى الدرداء فى مسجد دمشق فجاء رجل
فقال: يا ابا الدرداء انّى جئتك من مدينة الرسول (صلي الله عليه وسلم) فى حديث بلغنى انّك تحدث عن رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم)،
قال: ما كانت لك حاجة غيره؟ قال: لا
قال: و لا جئت لتجارة؟ قال: لا
قال: و لا جئت الّا فيه؟
قال: نعم
قال: فانّى سمعت رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) يقول: من سلك طريق علم سهّل اللَّه له طريقا من طرق الجنّة و انّ الملائكة لتضع اجنحتها رضا لطالب العلم و انّ السماوات و الارض و الحوت فى الماء لتدعو له و انّ فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب ليلة البدر: «و انّ العلماء هم ورثة الانبياء» و انّ الانبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما، انّما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظّ وافر».
عن نافع عن عبد اللَّه بن عمر قال: انّ رسول اللَّه. مرّ بمجلسين فى مسجد، واحد المجلسين يدعون اللَّه و يرغبون اليه و الآخر يتعلمون الفقه و يعلّمونه. قال: «كلا المجلسين على خير، واحد عما افضل من صاحبه. اما هؤلاء فيدعون اللَّه و يرغبون اليه، و اما هؤلاء فيتعلمون الفقه و يعلمون الجاهل فهولاء

افضل و انّما بعثت معلما»، ثمّ جلس فيهم
و عن ابن مسعود: قال النبى (صلي الله عليه وسلم): «من خرج يطلب بابا من علم ليردّ به ضالّا الى هدى او باطلا الى حقّ، كان عمله كعبادة متعبّد اربعين عاما».
و قال صلى اللَّه عليه و سلّم: «من علّم علما، فله اجرما عمل به عامل، لا ينقص من اجر العالم شيئا».
و عن محمد بن كعب قال: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «لا يصلح بعالم أن يسكت على علمه، و لا يصلح لجاهل ان يسكت على جهله حتى يسأل و تصديق ذلك فى كتاب اللَّه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ».
و عن زيد بن ثابت قال: من غدا او راح الى المسجد ليتعلّم علما او يعلّمة او يحيى سنّة قد درست، كان مثله كمثل الغادى الرائح فى سبيل اللَّه. و عن ابى الدرداء قال: لان اتعلّم مسألة احبّ الىّ من ان اصلّى مائة ركعة و لان اعلّم مسألة احبّ الىّ من ان اصلّى الف ركعة. و عن ابى سلمة قال: قال ابو هريرة و ابو ذر باب من العلم نتعلّمه احبّ الينا من الف ركعة تطوّع و باب من العلم نعلّمه عمل به أ و لم يعمل به احبّ الينا من مائة ركعة تطوّع و قالا: سمعنا رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) يقول: «اذا جاء الموت طالب العلم على هذه الحال، مات و هو شهيد».

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ.
سبب نزول اين آيه آن بود كه مؤمنان صحابه از رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) سؤال بسيار ميكردند و در مجلس وى دراز مى نشستند و در مناجات رسول افراط ميكردند، تا بغايتى كه رسول (صلي الله عليه وسلم) از آن ضجر گشت و كراهيت نمود. ربّ العالمين تخفيف رسول را و تأديب ايشان را اين آيت فرستاد.
مقاتل حيان گفت: توانگران در مجلس رسول و مناجات با وى و سؤال كردن از وى دراز مى‌نشستند و بر درويشان مزاحمت داشتند، تا ايشان نشسته بودند درويشان را تمكّن آن نبود كه با رسول سخن گفتندى و نه آن توانگران سخن كوتاه ميكردند، تا رسول را تخفيف بودى پس ربّ العالمين تأديب توانگران را و تخفيف رسول (صلي الله عليه وسلم) را بفرمود تا هر كه مناجات رسول خواهد كه كند، نخست صدقه‌اى در پيش دارد، آن گه مناجات كند. اينست كه ربّ العالمين گفت: إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً. پس درويشان از نايافت و توانگران از بخل نميكردند و كار بر صحابه دشخوار شد كه از مناجات و محادثت رسول (صلي الله عليه وسلم) بازمانده بودند.
بعضى مفسّران گفتند: چند روز اين حكم ثابت بود، پس منسوخ گشت،
و قومى گفتند: يك ساعت روز ثابت بود، پس رخصت آمد و ناسخ كه: أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ و اين آيه ناسخ آن حكم گشت و هيچكس از صحابه بحكم اين آيت نرفت، مگر على بن ابى طالب (عليه السلام).
روى انّ عليا (عليه السلام) كان يقول: «آية فى كتاب اللَّه لم يعمل بها احد قبلى و لا يعمل بها احد بعدى، و هى آية المناجاة».
روى انّه قال: «كان عندى عشرة دراهم، فكنت اذا ناجيت النبى (صلي الله عليه وسلم) تصدّقت بدرهم فنسختْ و لم يعمل بها احد غيرى»
و قيل: تصدّق على (عليه السلام) بدينار. و روى انّ رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) قال: «يا على بكم يتصدّق الرّجل قبل نجواه»؟ فقال على (عليه السلام): «اللَّه و رسوله اعلم»! فقال: بدينار. فقال على: «الدينار كثير لا يطيقونه»، فقال: رسوله اللَّه: «فبكم يا على»؟ قال «حبّة او شعيرة». فقال رسول اللَّه: «انّك لرجل زهيد» اى قليل المال. قال على (عليه السلام): «فبى خفّف اللَّه عن هذه الامّة».
قال ابن عمر: كان لعلى بن ابى طالب كرّم اللَّه وجهه ثلث لو كانت لى واحدة منهنّ كانت احبّ الىّ من حمر النّعم: تزويجه فاطمة عليها السلام، و اعطاءه الراية يوم خيبر، و آية النجوى.
و قال بعضهم: انّ رسم النثارات للملوك و غيرهم من الكبراء و الرؤساء مأخوذ من آداب اللَّه تعالى فى شأن رسوله حيث قال: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً قوله. ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ اى ذلك التصدّق خير لكم من البخل. وَ أَطْهَرُ لانفسكم و ازكى لها فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا ما تتصدّقونه

قبل النجوى فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ يغفر لكم لعلمه بضرورتكم و صدق نياتكم، رَحِيمٌ بكم حيث لم يؤاخذكم بذلك.
أَ أَشْفَقْتُمْ قال ابن عباس: ابخلتم و قال الشاعر:

هوّن عليك و لا تولع باشفاق   فانّما ما لنا للوارث الباقى.

و المعنى: أ خشيتم الفقر و الفاقه من هذه الصدقة و عصيتم اللَّه بان لم تفعلوا ما امركم به ثمّ قال: فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ من هذه المعصية و اسقط عنكم هذا الفرض. فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ المفروضة فى مالكم فان هذا لا يوضع عنكم بوجه. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فيما يأمركم به. قال مقاتل بن حيان: كان ذلك عشر ليال ثمّ نسخ. و قال الكلبى: ما كان الّا ساعة من نهار و قيل: قصة الآية انّهمّ لما نهوا عن النجوى فلم ينتهوا امروا ان يتصدّق الرجل بصدقة اذا اراد ان يسارّ رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) ثمّ يسارّه ثمّ نسخت بعد ساعة بقوله: أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ و تجاوز عنهم بقوله: فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ. قيل: الواو صلة مجازه و إذ لم تفعلوا تاب اللَّه عليكم و نسخ الصدقة ثم قال: فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ. هذا كلام عارض و هو تعظيم للصلاة هذا كفعل الخطيب فى الخطبة للصلاة و الخطبة للنكاح يبدأ بتعظيم طاعة اللَّه و اقامة امره، ثمّ يأخذ فى المقصود بدأ عزّ و جل بتعظيم اعظم ما كتب على العباد و هو اقامة الصلاة و ايتاء الزكاة ثمّ اخذ فى قصة الحال فقال: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فى ترك النجوى و تجنّب اذى المسلمين وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.
أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. اين آيه در شأن سران منافقان فرو آمد: عبد اللَّه ابى سلول و عبد اللَّه بن سعد بن ابى سرح و عبد اللَّه بن نبتل كه با جهودان كه غضب و سخط اللَّه بر ايشانست دوستى داشتند و اسرار مؤمنان با ايشان مى‌گفتند و در عداوت رسول (صلي الله عليه وسلم) با يكديگر عهد مى‌بستند. ربّ العالمين گفت: ما هُمْ مِنْكُمْ وَ لا مِنْهُمْ. اين منافقان نه بر دين شمااند كه مؤمنان‌ايد، و نه از جمله جهودان‌اند. همانست كه جاى ديگر گفت: «مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذلِكَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ لا إِلى هؤُلاءِ».
وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ انّهم كاذبون. ابن عباس گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) در حجره‌اى از حجره‌هاى خويش نشسته بود، و جمعى مسلمانان با وى نشسته بودند، رسول (صلي الله عليه وسلم) گفت: همين ساعت يكى در آيد بدلى ناپاك، جبّارى گردنكش، شوخ و بد، و بديده شيطنت بشما نگرد، بدل جبّار است و بديده شيطان. چون در آيد، با وى سخن مگوييد. پس عبد اللَّه نبتل مى‌آمد، او را بدر حجره در نگذاشتند، ببام حجره در آمد. مردى بود ازرق چشم، رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) با وى گفت: «انت الّذى تسبّنى و فلان و فلان»
تويى كه ما را ناسزا مى‌گويى و فلان و فلان؟ چند كس از منافقان برداد.
وى برفت و آن قوم را كه رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) نام ايشان برده بود، بياورد، و همه سوگند خوردند كه ما ترا ناسزا نگوئيم و بد نگوئيم و عذرهاى دروغ نهادند.
ربّ العالمين اين آيات فرو فرستاد، او ايشان را بآنچه گفتند دروغ زن كرد. گفت: يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ انّهم كاذبون منافقون.
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ فى الدّنيا من النفاق اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ الكاذبة «جنّة» وقاية دون دمائهم و اموالهم فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. اى عن طاعته و الايمان به و قيل: صدّوا المؤمنين عن جهادهم بالقتل و اخذ اموالهم، فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ.
لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ يعنى: يوم القيمة، وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً و ذلك انّهم كانوا يقولون: ان كان ما يقوله محمد (صلي الله عليه وسلم) حقا لندفعنّ العذاب عن انفسنا باموالنا و اولادنا فاكذبهم اللَّه عزّ و جل فى قولهم و أخبر أنّهم أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ. اى مقيمون دائمون.
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً. اى «لن تغنى عنهم اموالهم». يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً. و هو يوم القيمة: فَيَحْلِفُونَ لَهُ. اى للَّه فى الآخرة انّهم كانوا مخلصين فى الدّنيا غير منافقين. كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ فى الدّنيا و هو قولهم: «وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ» وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْءٍ اى يظنّون انّهم على شىء» ينفعهم فى الآخرة كما نفعهم فى الدنيا حين قالوا لا اله الا اللَّه فحقنوا بها دماءهم أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْكاذِبُونَ فى دعواهم و فى حسبانهم.

روى مقسم عن ابن عباس قال: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «ينادى مناد يوم القيمة اين خصماء اللَّه؟ فيقوم القدريّة مسوادّة وجوههم مزراقة عيونهم مائلا شدّتهم يسيل لعابهم فيقولون و اللَّه ما عبدنا من دونك شمسا و لا قمرا و لا صنما و لا وثنا و لا اتّخذنا من دونك الها»

، فقال ابن عباس: وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْكاذِبُونَ. هم و اللَّه القدرية، هم و اللَّه القدرية، هم و اللَّه القدرية.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ. الاستحواذ: الاستيلاء و الغلبة، يقال: استحوذ و استحاذ و حاذ و احاذ كلّها بمعنى واحد اى غلب عليهم الشيطان. فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ طاعته و الايمان به. أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ اى جنده، يقال: تحزّب القوم على فلان، اى صاروا فرقا و حزّب الامير جنده على احزاب. أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ المغبونون.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ «الاسفلين الصاغرين فى الدنيا بالقتل و السّبى و فى الآخرة بالعذاب و النار، كَتَبَ اللَّهُ اى حكم اللَّه و قضى و كتب فى اللوح المحفوظ. لَأَغْلِبَنَّ أَنَا «و» يغلب «رسلى» بالنصر و الحجة و العاقبة. إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بنصرة دينه «عزيز» بانتقامه من اعدائه، نظيره قوله: «لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ». قال الزجاج: غلبه الرسل على نوعين: من بعث منهم بالحرب، فهو غالب في الحرب و السيف و من لم يومر بالحرب، فهو غالب بالحجّة. روى ان المؤمنين قالوا: لئن فتح اللَّه لنا مكة و خيبر و ما حولهما فانّا لنرجو ان يظفرنا على الروم و فارس. فقال عبد اللَّه بن ابى: أ تظنّون انّ فارس و الروم كبعض القرى. التي انتم غلبتم عليها؟ و اللَّه لهم اكثر عددا و اشدّ بطشا من ذلك! فانزل اللَّه عزّ و جلّ: كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ الآية... اخبر أنّ ايمان المؤمنين يفسد بموادّة الكفّار و ان من كان مؤمنا لا يوالى من كفر و ان كان من عشيرته. نزلت فى حاطب بن ابى بلتعة حين كتب الى اهل مكة، يخبرهم بخروج رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) و سيأتى ذكره فى سورة الممتحنة. و قال السدى: نزلت فى عبد اللَّه بن عبد اللَّه بن ابى بن سلول. و ذلك انّه جلس الى جنب رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) فشرب رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) الماء، فقال عبد اللَّه: يا رسول اللَّه ابق فضلة من شرابك! قال: «فما تصنع به»؟ قال: اسقيها ابى لعل اللَّه تعالى يطهّر قلبه! ففعل فاتاها اباه فقال ما هذا؟ قال: فضلة من شراب رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) جئتك بها لتشربها لعل اللَّه يطهّر قبلك. فقال له ابوه: هلا جئتنى ببول امّك؟! فرجع الى النبى (صلي الله عليه وسلم) فقال: يا رسول اللَّه ايذن لى فى قتل ابى. فقال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): بل ترفّق به و تحسن اليه.

قال ابن جريج: حدّثنا انّ ابا قحافة، قبل ان اسلم، سبّ النبى (صلي الله عليه وسلم) فصكه ابو بكر صكة خرّ منها ساقطا، ثمّ ذكر ذلك للنبى (صلي الله عليه وسلم) فقال: او فعلته؟ قال: نعم قال: فلا تعد اليه. فقال: ابو بكر و اللَّه لو كان السيف منى قريبا، لقتلته! فانزل اللَّه تعالى هذه الآية.

و عن ابن مسعود فى قوله:

- وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ يعنى: ابا عبيدة بن الجرّاح قتل اباه يوم احد
- أَوْ أَبْناءَهُمْ يعنى: ابا بكر دعا ابنه يوم بدر الى البراز فقال. يا رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) دعنى اكن فى الرّعلة الاولى، و هى القطعة من الفرسان. فقال له رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): متّعنا بنفسك يا ابا بكر اما تعلم انّك عندى بمنزلة سمعى و بصرى؟!
- أَوْ إِخْوانَهُمْ يعنى مصعب عمير قتل اخاه يوم احد
- أَوْ عَشِيرَتَهُمْ يعنى: عمر و عليا و حمزة و عبيدة بن الحارث. قتل عمر خاله العاص بن هشام بن المغيرة يوم بدر، و قتل حمزة شيبة و قتل على الوليد بن عتبة و ضرب عبيدة بن الحارث عتبة، ثمّ كرّ على و حمزة على عتبة باسيافهما ففرغا منه. قيل: خرج هذا مخرج المدح، و قيل: خرج مخرج النهى و قيل: نفى اللَّه عزّ و جل ان يكون حكم من و ادّ الكافر حكم المؤمن، فمن وادّهم معتقدا لذلك فهو كافر و من وادّهم على اعتقاد منه انّه خطأ فهو فاسق.

قوله: أُولئِكَ كَتَبَ اى اثبت، فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ. و زيّنه و كتابة الايمان فى قلوبهم سمة و علامة تدلّ

على انّ الايمان فى قلوبهم يعلم بها كلّ من شاهدهم من الملائكة. انّ فى قلوبهم الايمان. و قيل: كتب على قلوبهم انّهم مؤمنون كقوله: «فِي جُذُوعِ النَّخْلِ» اى على جذوع النخلة، أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ. اى قوّاهم و اعانهم بنصر منه و قيل: بِرُوحٍ مِنْهُ يعنى: بالقرآن كقوله: أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا و قيل: ايّدهم بنور الايمان، و قيل: برحمة منه، و قيل: جبرئيل (عليه السلام). وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فى الدنيا بطاعاتهم.
وَ رَضُوا عَنْهُ فى الآخرة بالجنة و الثواب
و قيل: رضوا عنه بما قضى عليهم فى الدنيا من غير كراهية. حكى عن ابى عثمان النيسابورى، قال: منذ اربعين سنة ما اقامنى اللَّه تعالى فى حال كرهته و لا نقلنى الى غيره فسخطته. أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ انصار حقّه و رعاة خلقه. أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الفائزون الباقون فى النعيم المقيم: روى انّ داود (عليه السلام) قال: «الهى من حزبك؟ فاوحى اللَّه تعالى اليه: يا داود الغاضّة ابصارهم، النقية قلوبهم، السليمة اكفّهم، اولئك حزبى و حول عرشى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ.
بعضى مفسّران گفته‌اند: فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ فى القبور. اگر ميخواهى كه فردا چون در خاكت نهند گور بر تو فراخ بود، و عروس‌وار ترا در خواب كنند، امروز جاى بر مسلمانان فراخ‌دار و رنج خويش از ايشان بازدار. اى مسكين خبر ندارى كه گورخانه ظلمت است و كان وحشت است و مكان وحدت و منزل غربت. لشگرگاه حشرات و موضع حسرات، يكى را حفره دوزخ است، يكى را روضه بهشت. چراغ ايمان آنجا افروزند و سياهى شب كفر آنجا آشكارا كنند! در زير پهلو آنجا يا مهاد طاعت بود، يا حسك معصيت در زير سر يا و ساده رحمت بود، يا خشت لعنت. سائل يا مبشّر و بشير بود، يا منكر و نكير. جواب يا از نفس صنم دهند، يا از تلقين صمد. چون جواب داد از دو بيرون نباشد يا بر تخت بخت خوابش چون خواب عروس بود، يا بختش نگون و طالعش منكوس و منحوس بود.
يزيد بن مذعور گويد: اوزاعى را بخواب ديدم، گفتم: مرا خبر ده از آن عمل كه بهترين اعمال است تا بدان تقرّب كنم. گفت: هيچ درجه بلندتر از درجه علماء نديدم، و از آن گذشته درجه اندوهگنان. اين خواب موافق آنست كه ربّ العالمين گفت: وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ علماء دين و فقهاء اسلام را درجات بلند دادند، هم در دنيا و هم در عقبى. در دنيا بمرتبه و شرف و وراثت و خلافت مصطفى (صلي الله عليه وسلم) كه ميگويد: «العلماء ورثة الانبياء»، «فضل العالم على سائر الناس كفضلى على ادناهم».
چندان كه درجه مصطفى (صلي الله عليه وسلم) در عالم نبوّت بر درجات خلق فضل دارد، درجه عالم در عالم ولايت بر درجه ديگران فضل دارد. اما اين شرف و منزلت عالمى را باشد كه در باغ سينه وى هميشه عبهر مهر حق بود، نسرين شوق و ريحان انس و گل مودّت رويد. دل وى معدن انوار حقيقت و خزينه اسرار ربوبيت بود. جان وى كعبه وصل و قبله قبول و حرم حرمت بود. سرّ وى از حقايق و دقايق محبت آگاه بود. وجد وجود و كشف شهودش همراه بود. عالم چون برين صفت بود، درجات وى در عقبى برتر از درجات دنيا بود. قال اللَّه تعالى: «وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا» چنان كه در دنيا بمنازل طاعات و عبادات و حقايق مكاشفات و مواصلات از عامّه خلق برگذشت، فردا او را از منازل بهشتيان بر گذرانند تا در علّيين عندليب باغ عنديّت بود، باز راز احديّت بود، طاووس بوستان قدس بود، دل در قبضه عزّت و جان در كنف مشاهدت «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ». و فى الخبر عن النبى: «انّ اهل الجنة ليتراءون اهل علّيين كما ترون الكوكب الدرّى فى افق السماء و انّ ابا بكر و عمر لمنهم و انعما».
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً امير المؤمنين على (عليه السلام) گفت. در بعضى روايات (طبري) ، كه: چون اين آيت فرو آمد، يك دينار بصدقه دادم و ده سؤال از رسول خدا كردم.

- گفتم: یا رسول اللّٰه کیف ادعو اللّٰه، خدای را جلّ جلاله چون خوانم و چگونه پرستم؟ گفت: «بالصدق و الوفاء.» عهدی که روز «بلی» با وی رفته بوفای آن باز آیی و در گفتار و کردار خود صدق بجای آری. آنچه نمایی داری و آنچه گویی کنی و از آنجا که آواز دهی باشی.
- گفتم: «ما اسأل اللّٰه»؟ از خدا چه خواهم؟ گفت: «السلامة فی الدنیا و الآخرة» در دنیا و آخرت سلامت دل از آفات بشریّت و عافیت تن از انواع بلیّت.
- گفتم: «ما اصنع لنجاتی»؟ چکنم تا در انجمن رستاخیز از رستگان باشم؟ ایمن از فزعات قیامت و رسیده بدرجات جنت؟ گفت: «کل حلالا و قل صدقا» آنچه خوری حلال خور و آنچه گویی صدق گوی. حرام را بخود راه مده، که حرام بد سرانجام بود. از دروغ بپرهیز که هر که دروغ گوید در دو جهان بد نام بود.
- گفتم: «ما الحیلة»؟ حیلت چه کنم تا آن بود که من خواهم؟ گفت: «ترك الحیلة حیلة، حیلت بگذار و بدانکه همه آن بود که اللّٰه خواهد و حیلت و تدبیر بنده هرگز با تقدیر اللّٰه برنیاید.
- گفتم: «ما علیّ»؟ بر من چیست از احکام تا بگزارم؟ و از عهده آن بیرون آیم؟ گفت: «امر اللّٰه و رسوله» بهر چه اللّٰه فرمود از واجبات و مفروضات و هر چه رسول گفت از مسنونات و مندوبات.
- گفتم: «ما الراحة»؟ آسایش و راحت چیست؟ قال: «الجنة». گفت: راحت آنست که در بهشت با نعمت فرود آیی و از دوزخ با عقوبت ایمن شوی.
- گفتم: «ما السرور»؟ قال «الرؤیة»! گفتم: شادی چیست و آن کامشادی کی؟ گفت: شادی آن شادی که شب فراق بسر آید و صبح وصال از مطلع اقبال برآید و بنده شاهد جمال ذو الجلال بیند.
- گفتم: «ما الحق»؟ قال: «الاسلام»! گفتم: آن حق که باطل را در آن راه نیست چیست؟ گفت: دین اسلام.
- گفتم: «ما الفساد»؟ قال: «الکفر»! آن فساد و تباهی که از راستی و پاکی دور است چیست؟ گفت: کفر ورزیدن و حق بپوشیدن.
- گفتم: «ما الوفاء» وفا چیست و مرد وفادار کیست؟ قال: «شهادة ان لا اله الا اللّٰه» گفت: کلمه شهادت گفتن و بر ایمان و توحید و اخلاص مستقیم بودن.